نگاهی به دادخواست های مالی شهروندان آمریکایی علیه جمهوری اسلامی

پرونده های گشوده آمریکایی ها علیه ایران

گزارش اختصاصی بنیان

حسین علیخانی (رئیس مرکز کفت و کوهای جهانی- قبرس)

به سال ۱۹۸۴ گروهی لبنانی هواپیمای کویتی را در راه کویت به کراچی می ربایند، در فرودگاه مهرآبادش فرود می آورند و آنگاه از دولت کویت آزادی هفده تن هم پیشگان خود را که در آن دیار به زندان اند می خواهند و یکی از مسافران یعنی «چارلز هگنا» آمریکایی را کشته و پیکرش را بر زمین فرودگاه مهرآباد می اندازند. سه ماه پیش یعنی در ژانویه ۲۰۰۲ میلادی، «ادوینا هگنا» بیوه «چارلز» از دادگاه آمریکا حکمی در محکومیت ایران گرفته که برابر آن ایران به پرداخت سیصد و چهل و دو میلیون دلار محکوم گردیده است

شاید شنیده اید که بستگان هفت تن از قربانیان حادثه یازده سپتامبر با گشودن پرونده شکایتی در دادگاه های آمریکا چراغ اول را روشن کرده اند و درخواست یک صد میلیارد دلار غرامت از بن لادن، ایران و عراق نموده اند. گرچه این حادثه توسط اتباع عربستان سعودی، مصر، فرانسه و امارات متحده عربی، انجام شده است. فهم این رویداد شگفت جز با نظر در پیشینه تاریخی آن ممکن نیست: در سال ۱۹۹۶ قانون «ضدتروریسم و مجازات اعدام» از تصویب کنگره ایالات متحده آمریکا گذشت. بند ۲۰۱ این قانون به قربانیان و آسیب دیدگان از تروریسم اجازه می دهد تا به شکایت از هر دولتی که دستی در کار تروریستی داشته و یا به گونه ای از آن پشتیبانی کرده باشد برخیزند و در دادگاه های آمریکا بر علیه آن دولت پرونده ای بگشایند و درخواست غرامت بنمایند. قانون «ضدتروریسم و مجازات اعدام» آشکارا و از همان آغاز ایران را هدف گرفته بود و تو گویی هر که در هر جا را بدان می خواند که به بهانه آسیب دیدگی و قربانی شدگی انگشت تهمت خویش را به سوی ایران نشانه رود و جرم پشتیبانی از گروه های تروریستی بر او بنهد و به دادگاه از وی شکایتی ببرد تا مگر از این خوان یغما لقمه ای برباید و بهره ای ببرد. از آن هنگام تاکنون و در پی احکام صادر شده در بررسی تنها دوازده پرونده از این دست، ایران غایبانه به پرداخت بیش از دو و نیم میلیارد دلار غرامت محکوم شده است و هنوز حکم بیش از چهل و سه پرونده ای در راه است که از سال ۱۹۹۸ تاکنون در دادگاه های آمریکا به ثبت رسیده اند. نگاهی به چند نمونه بیافکنیم: اولین پرونده، قصه دانشجوی آمریکایی است به نام «آلیسا فلاتو» که به سال ۱۹۹۵ در انفجار بمبی در غزه جان باخته است. گرچه مسؤولیت این انفجار را سازمان جهاد اسلامی به عهده گرفته اما خانواده فلاتو به پشتوانه قانون «ضدتروریسم» در شکایتی را از ایران در دادگاه آمریکا می گشاید و به سود خویش حکم پرداخت خسارتی برابر با دویست و چهل و هفت میلیون و پانصد هزار دلار دریافت می کنند. به زبان ساده، کار تروریستی ای در غزه در فلسطین اشغالی روی می دهد، سازمان جهاد اسلامی لبنان مسؤولیت آن را به دوش می گیرد اما آنکه به حکم دادگاه آمریکا غایبانه محکوم به پرداخت خسارت می شود ایران یا همان «مسگر شوشتری» است. دومین ماجرا: ویلیام هیگینز، افسر نیروی دریایی ایالات متحده، یکی از هجده نفری است که در فوریه ۱۹۸۸ در اوج جنگ های داخلی لبنان به دست گروه حزب الله ربوده شده و یک سال و نیم پس از آن به قتل می رسد. پس از تصویب قانون «ضدتروریسم» خانواده هیگینز نه بر علیه حزب الله و نه بر علیه دولت لبنان که بر علیه ایران به دادگاه شکایت بردند و دادگاه آمریکا نیز پشتیبانی سیاسی و مالی ایران از سازمان ضداسرائیلی را کافی می بیند تا او را به پرداخت سیصد و پنجاه و پنج میلیون دلار محکوم کند. و سومین: به سال ۱۹۹۶ انفجار بمبی در یک اتوبوس در خاک فلسطین اشغالی به مرگ «ایرا وینستین» می انجامد. جنبش حماس مسؤولیت این کار را می پذیرد ولی دادگاه آمریکا از آن رو که ایران را دست اندرکار آموزش فنون نظامی به گروه حماس می انگارد، بیوه و سه فرزند «ایرا وینستین» را سزاوار دریافت یکصد و هشتاد و سه میلیون و دویست هزار دلار غرامت از دولت ایران می شمارد. در همین سال دانشجویان آمریکایی «ماتیوا یزنفلد و سارا دوکر» در انفجار اتوبوسی در اورشلیم که مسؤولیت آن را حماس به عهده می گیرد کشته می شوند و ایران محکوم به پرداخت سیصد و بیست و هفت میلیون دلار غرامت می گردد.

«تری لدرسون»، «توماس سادرلند» و «لورنس جنگو» که ماه ها و سال ها گروگان گروه حزب الله لبنان بوده اند، ایران را پشتیبان حزب الله شمرده و با حکم دادگاه او را به پرداخت رقم های سیصد و چهل و یک میلیون و سیصد هزار دلار (برای تری اندرسون)، سیصد و پنجاه و سه میلیون دلار (برای سادرلند) و سیصد و چهارده میلیون و ششصد هزار دلار (برای جنگو) محکوم می سازند. دیگر گروگان های آمریکایی در لبنان نیز از این قافله پس نیفتاده اند: «جوز سیسپیو»، «فرانک رید» و «دیوید جاکوبسن» نیز به همین شیوه کیسه های هنگفتی دوخته اند. یکی از شگفت انگیزترین پرونده ها از این رسیده که چون هواپیماربایی در آسمان ایران رخ داده است پس دولت ایران مسؤول آن بوده است. شگفت انگیزتر از این شکایت خانواده «رابرت استئم» می باشد که این هفته (۱۹ آوریل ۲۰۰۲) دادگاهی در آمریکا ایران را به پرداخت ۳۲۱ میلیون دلار غرامت محکوم نمود.

در ۱۴ ژوئن ۱۹۸۵ هواپیمای TW۸ در مسیر آتن به رم ربوده شده و در فرودگاه بیروت به زمین نشانده می شود. رابرت استئم از غواصان نیروی دریایی آمریکا، از بین ۱۵۳ مسافر انتخاب و به قتل می رسد. اگر در پرونده قبلی آسمان ایران و آسفالت فرودگاه مهرآباد مسؤول بود، در این پرونده آن هم وجود نداشت.

پیش از این آوردیم که چهل و سه پرونده دیگر از همین دست بر علیه ایران گشوده شده و اینک در انتظار رأی نهایی می باشند و از آن رو که در ایالات متحده رأی هر دادگاه به پیروی از سابقه قضائی و همخوان با رأی قاضیان پیشین در موارد شبیه به این صادر می شود، بی شک باید از این پس منتظر شنیدن خبر میلیاردها دلار خسارت باشیم.

پرونده دیگر، شکایت دسته جمعی یک صد و سی و هفت تن گروگان های پیشین سفارتخانه ایالات متحده در ایران و وابستگان آنهاست که سر از مبلغ ده میلیارد دلار برمی آورد. برابر قانون «ضد تروریسم»، «دولت آمریکا متعهد است که تروریست ها و حامیان آنها را بی درنظر گرفتن زمان حادثه مسؤول بدانند» و از این روست که گروگان ها پس از گذشت بیست سال از حادثه گروگانگیری در ۲۹ دسامبر ۲۰۰۰ از ایران به دادگاه شکایت می برند. دادگاه نیز در ۱۶ اوت ۲۰۰۱ ایران را غایبانه محکوم می کند و در جلسه ۱۶ اکتبر ۲۰۰۱ برای تعیین خسارت به شور می نشیند. تنها در این روز است که دولت آمریکا از دادگاه می خواهد که پرونده را مختومه اعلان کند و طبیعی است که چنین درخواستی پس از گذشت یک سال از آغاز دادرسی و دو ماه پس از صدور حکم غیابی علیه ایران، خشم شاکیان و وکیلان آنها را برمی انگیزد چنان که «بری روزن» یکی از گروگان های پیشین که دو سال پیش از آن در پاریس با «عباس عبدی» (از رهبران دانشجویان خط امام و از جمله مسؤولان گروگانگیری) به گفت و گو نشسته و خواهان به فراموشی سپردن گذشته ها بوده است، اینک نمی تواند خشم خود از این رفتار دولت آمریکا را پنهان سازد و چنین می گوید: «پس از رویداد یازدهم سپتامبر دولت آمریکا بر آن است تا ایران را که به محکوم کردن این حادثه پرداخت به آغل بازگرداند... ولی این شدنی نیست... ما گروه گروگان های سفارتخانه، اولین قربانیان تروریسم دولتی هستیم... این کار سیلی است که دولت آمریکا به گوش آمریکاییانی که به میهن خود خدمت ها کرده اند می نوازد.»

از دیگر سو سخنگویان وزارت خارجه و وزارت دادگستری آمریکا پشتیبانی سیاسی دولت خویش از ایران پس از رخداد یازدهم سپتامبر را انکار نموده و بی خبری خویش از سازمان یافتن چنین پرونده ها از این دادگاه های آمریکا مسکوت گذاشته شده و طرفین به «دیوان داوری دعاوی ایران - آمریکا در لاهه» راهنمایی شده و افزون بر این، گروگان های سفارتخانه نیز از هرگونه حقی برای در میان آوردن شکایت از ایران بازداشته شدند، در روز ۱۹ ژانویه ۱۹۸۱ دستور اجرایی مورد گفت وگو به شماره ۱۲۲۸۳ و با نام «عدم پیگیری دعاوی ناشی از اقداماتی که در سفارت آمریکا و جاهای دیگر صورت گرفته است» به امضای رئیس جمهوری کارتر رسید و یک ماه پس از آن نیز «رونالد ریگان» رئیس جمهوری جدید بر پای آن مهر تأیید نهاد. «والتر. جی. استوسل» معاون وزیر خارجه در امور سیاسی، در ۴ مارس ۱۹۸۱ در برابر کمیته روابط خارجی سنای آمریکا رأی دولت ریگان درباره قرارداد الجزایر را باز می نماید و درباره شکایت گروگان های پیشین چنین می آورد:

«در مورد دعاوی گروگان ها، ما به این نتیجه رسیده ایم که با توجه به «قانون مصونیت خارجی»، گروگان های پیشین شانس کمی در پیشبرد دادخواهی موفقیت آمیز علیه ایران دارند. بنابراین تعهدات ما طی بیانیه های الجزایر نسبت به جلوگیری از اقامه دعوای گروگان ها علیه ایران، تأثیر عملی چندانی نخواهد داشت. هنگامی که بیانیه ها در مرحله مذاکره بود، خانواده های گروگان ها خود این مسأله را روشن ساختند که نمی خواهند با طرح دعوی علیه ایران، مانع آزادی هر چه سریع تر در آن زمان ندانیم، با این همه، دولت اعتقاد دارد که مسأله غرامت به گروگان ها توسط دولت، تشکیل داد و دولت جدید نیز موضوع این کمیسیون و اختیارات آن را فعالانه در دست بررسی دارد:

یکی از مهمترین بندهای اجرایی قرارداد الجزایر به شماره ۵۳۵/۲۱۶ بازنمای دستور اجرایی رئیس جمهوری کارتر است:

«الف) افراد تحت حوزه قضائی ایالات متحده امری مجاز شمرده خواهد شد. «بی هیچ شک رأی دادگاه عالی آمریکا به سبب شرایط دشوار آن دوره صادر شد و چنان که کارشناسان حقوقی در طول بیست سال گذشته نشان داده اند، ابطال رأی دادگاه های محلی از قلمرو قدرت رئیس جمهوری آمریکا نیز خارج است.

باید از خود بپرسیم که چرا پس از گذشت بیست سال و در پی فرمان های بازدارنده دادخواست در دادگاه های آمریکا دست می گشایند و خواستار غرامت از ایران می شوند؟ پاسخ این رادلیل سکوت خود در ماه های گذشته دانستند. بی هیچ شک، بی خبری دولت آمریکا از روند چنین پرونده ای بهانه پذیرفتنی ای نمی نماید. حتی اگر تصمیم دولت آمریکا بر توقف این پرونده را باسخی به گشایش روزنه ای برای بهبود رابطه بین دو کشور در آن زمان ندانیم، بی گمان باز هم می توان به دلایل دیگری در مختومه کردن این پرونده بیاندیشیم؛ چنان که در نامه پنجاه و هشت صفحه ای اعتراض دولتی از سوی وزارت خارجه و وزارت عدلیه آمریکا به دادگاه آمده است، «صدور رأی بر علیه ایران می تواند به نتیجه ناخوشایند و جبران ناپذیری در نظام حقوقی، قضائی و سیاسی آمریکا بیانجامد.»

نکته اینجاست که وارسی پرونده ها و بررسی در اسنادی که تاکنون به کار صدور رأی دادگاه های محلی آمریکا در محکومیت ایران آمده اند نشان می دهد که در هیچ موردی مسؤولیت هیچ یک از کارهای تروریستی مورد گفت وگو به دوش دولت ایران نبوده است. آری برابر همان ضرب المثل پرمعنا، شاکیان آمریکایی که با بهره وری از غیبت نماینده ایران در دادگاه، یک طرفه به قاضی رفته اند، همه راضی بازگشته اند.

به هر روی، تنها شکایتی که می توانست مستند به پایه ای حقوقی به محکومیت ایران در هر دادگاهی بیانجامد، پرونده گروگان های سفارتخانه در تهران است. اما این پرونده نیز براساس موافقتنامه میان دولت های ایران و آمریکا که به آزادی گروگان ها انجامید نمی بایست در هیچ دادگاهی گشوده شود.

در پی گروگانگیری سفارتخانه در چهار نوامبر ۱۹۷۹، رئیس جمهور کارتر محدودیت های صدور ویزا و تحریم های اقتصادی و در نتیجه مسدود کردن دارایی های ایران و آمریکا در بانک های اروپا را در «دستور اجرایی» خویش گنجانید. نه در این دستور و نه در بیانیه های کاخ سفید هیچ سخنی از گروگان ها نرفته است و چنان که در نوشته دیگری به شرح بازگفته ایم، دلیل مسدود کردن دارایی های ایران را باید در جای دیگری و نه در داستان گروگانگیری بازجست.

باری، در روز ۱۹ ژانویه ۱۹۸۱، با امضای قرارداد الجزایر مسأله گروگان ها به سرانجام رسید و آنها فردای همان روز به سوی آمریکا روانه شدند. برابر قرارداد الجزایر دولت آمریکا متعهد می گردید که «تمام دعاوی گشوده شده برعلیه ایران و سازمان ها و مؤسسه های ایرانی در دادگاه های آمریکا را مختومه سازد و احکام توقیفی و آرا صادر شده علیه ایران را نیز لغو نماید.» چنین بود که حدود دو هزار و یکصد و پنجاه مورد شکایت علیه ایران در از طرح هرگونه دعوای ناشی از رویدادهای پیش از ۱۹ ژانویه ۱۹۸۱ علیه ایران در هر دادگاه داخلی و خارجی، اعم از اینکه دادخواهی پیش یا پس از ۱۹ ژانویه ۱۹۸۱ آغاز شده باشد، در ارتباط با موارد زیر منع می شوند:

۱-گروگانگیری در چهارم نوامبر ۱۹۷۹

۲-بازداشت متعاقب گروگان های مذکور

۳-صدمات وارده به اموال ایالات متحده یا اموال اتباع ایالات متحده در داخل محوطه سفارت ایالات متحده در تهران پس از سوم نوامبر ۱۹۷۹

۴-آسیب وارده به اتباع ایالات متحده یا اموال آنها در نتیجه جنبش های مردمی طی دوره انقلاب اسلامی در ایران که اقدامی از طرف دولت ایران محسوب نمی شود.

(ب) هر شخص غیر تبعه آمریکا نیز از طرح هر گونه ادعای موصوف در بند (الف) این بخش در هر یک از دادگاه های داخل آمریکا، منع می شود.

(ج) هیچ گونه اقدام، یا جریان دادرسی دیگر پس از تاریخ اجرای این ماده که مبتنی بر هر یک از ادعاهای موصوف در بند (الف) بالا باشد، انجام پذیر نیست، و کلیه دعاوی مربوط مختومه تلقی می شود.

(د) احکام قضائی که در طول دادرسی های موصوف در بند (ج) این بخش صادر شده، تحت هیچ عنوان قابل اجرا نیست.»

چنین است که برابر این دستور گروگان های سفارتخانه از درمیان آوردن هر گونه شکایتی از ایران بازداشته شده اند. «جان. دی. مک کیل پسر» و دوازده گروگان پیشین و همسران دو تن دیگر از گروگان های سفارتخانه که در سال ۱۹۸۲ با تنظیم شکایتی، از یک سو خواستار پرداخت غرامت از طرف ایران و از دیگر سو خواهان صدور حکم تفسیری علیه دولت ایالات متحده گردیده بودند راهی به جایی نبردند. همچنین شکایت های دیگر گروگان ها همچون «پرسینگز»، «ویلیامز»، «اتریاخ»، «کوک» و «آمبرین» هم به دلیل آنکه قرارداد الجزایر به منظور آرادسازی آنها از سوی رئیس جمهوری کارتر پذیرفته شده است، به جایی نرسید. شکایت جدید این گروگان های سابق نیز به خاطر دخالت وزارت خارجه و دادگستری آمریکا و احترام به امضای رؤسای جمهوری به جایی نخواهد رسید. آری با امضای قرارداد الجزایر رئیس جمهوری کارتر احکام دادگاه های آمریکا در توقیف دارایی های ایران را که به سود شاکیان خصوصی صادر شده بود باطل کرد. اما نباید ساده دلانه پنداشت که چنین رویداد نادری تکرار شدنی است. در آن زمان، دادگاه عالی آمریکا پس از آنکه دربرابر عمل انجام شده، یعنی امضای قرارداد الجزایر قرار گرفت به ناچار چنان رأی داد که به «نیت تأمین امنیت کشور، ابطال رأی دادگاه های محلی به دست رئیس جمهوری کارتر پرسش چندان دشوار نیست: امروز نه از دیوار ایرانیان منافقین همه نمونه هایی از این دست اند. اینک که قانون صلاحیت دادگستری جمهوری اسلامی ایران برای رسیدگی به دعاوی مدنی علیه دولت های خارجی مصوب ۱۳۷۸ به قربانیان ایرانی این ستم ها فرصت آن می دهد تا با منطقی برابر منطق مردمان آمریکا- و به ناچار پذیرفتنی از سوی دولت آمریکا- به دادخواهی از حقوق خویش بپردازند، بجاست که آسیب دیدگان و بستگان قربانیان ایران در شکایت خویش از دولت آمریکا را در دادگاه های ایران بگشایند و دادرسان و قاضیان ایرانی نیز ارزش جان و مال و عمر از دست رفته این عزیزان و بهای روان پریشان بازماندگان این حوادث را دست کم هم تراز ارزش جان و روان مردمان آمریکا بشمارند و نه باز چنان شود که همچون توافقی که بر سر پرداخت غرامت دولت آمریکا به خاندان قربانیان پرواز ایرباس ۳۰۰۰ صورت بست، جان از دست رفته دویست و چهل و هشت تن ایرانی بیگناه که در آب های خلیج فارس آرمیده اند را با رقم ناچیز یک صد و پنجاه هزار دلار و یا سیصد هزار دلار محک بزنیم و بدین گونه در عمل بپذیریم که ارزش جان هر ایرانی یک هزارم ارزش جان یک آمریکایی است. ناگفته نگذاریم که همین توافقنامه نسنجیده را نیز می توان به استناد این واقعیت که مراحل قانونی آن از سوی مراجع صلاحیت دار در دولت ایران تأیید نشده و در پای آن تنها امضای یکی از کارمندان دفتر حقوقی ایران در لاهه به چشم می خورد، به دست بررسی دوباره سپرد تا مگر بتوان پاره ای از حقوق از دست رفته این قربانیان را واستاند.

جان سخن اینجاست که تصویب «قانون رسیدگی به دعاوی مدنی علیه دولت های خارجی» و ثبت آن در روزنامه رسمی کشور به هیچ رو کافی نیست. بر مراجع دادگستری و رسانه های جمعی و ارتباطی ایران است که معنا و هدف این قانون را با ملت ایران در میان نهند، آنان را به حقوق خویش آشنا سازند و شیوه قانونی استیفای آن را در پیش پایشان بنهند و چه شایسته است که کانون وکلای ارجمند نیز با گزینش وکیلان آزموده و بدون چشمداشت از شاکیان ایرانی پرونده ها، قربانیان و بستگان آنان را در گشودن باب شکایت و فراهم آوردن دادخواست ها و پیمودن گام های قانونی آن دستگیری نمایند. بجاست که دستگاه دادگستری ایران شعبه ویژه ای برای بررسی و فراهم آوردن این شکایت ها بنا نهد و با همکاری وزارت خارجه ایران مقام های آمریکایی را از سیر پرونده ها آگاه ساخته و در کوتاه ترین زمانی که قوانین ایران اجازه می دهند با بررسی شکایت ها حکم و داوری خویش را ابلاغ نماید.

تصویب «قانون رسیدگی به دعاوی مدنی علیه دولت های خارجی» و ثبت آن در روزنامه رسمی کشور به هیچ رو کافی نیست. بر مراجع دادگستری و رسانه های جمعی و ارتباطی ایران است که معنا و هدف این قانون را با ملت ایران در میان نهند، آنان را به حقوق خویش آشنا سازند و شیوه قانونی استیفای آن را در پیش پایشان بنهند

دیگری جست؛ در طول پنجاه سال گذشته دولت آمریکا و دست پروردگانش ملت ایران را با چه بسیار دردهای جگرسوز و زخم های جانفرسا آشنا کرده اند. چه خاطرها که از ایرانیان خسته اند و چه دل ها که شکسته اند و چه روان ها که پریشان کرده اند. چه جان های گرامی که از مردم این دیار ستانده اند و چه خان ها و خانه ها که بر خاکستر نشانده اند. کودتای ۲۸ مرداد، پشتیبانی نظامی و اطلاعاتی از عراق در دوران جنگ هشت ساله- که تنها یک نمونه آن فراهم کردن بیست و سه نوع مواد شیمیایی و پنج نوع مواد بیولوژیکی برای کاربست در ساختار بمب های شیمیایی و بیولوژیکی است- همچنین پشتیبانی بی دریغ از گروه تروریستی

باید از خود بپرسیم که چرا پس از گذشت بیست سال و در پی فرمان های بازدارنده، رئیسان جمهور آمریکا و به رغم رأی روشن دادگاه فدرال و دادگاه عالی ایالات متحده، گروگان های پیشین سفارتخانه همچنان به گشودن پرونده دادخواست در دادگاه های آمریکا دست می گشایند و خواستار غرامت از ایران می شوند